

# پانجمای شهاب‌الدین عمر سهروردی

## بزرگشاهای علمای اسلامی

دکتر احمد طاهری عراقی

در «تصوف عابدانه» یقیناً شیخ الاسلام شهاب‌الدین عمر بن محمد سهروردی (۵۳۹-۶۳۲) یکی از بزرگترین عارفانی است که مانند سلفش امام ابوالقاسم قشیری (۳۷۶-۴۶۵) در حفظ تصوف در حدود سنت و شریعت و پیراستن آن از آراء مبتدعان مؤثر بوده است. اثر معروفش عوارف المعارف مهمترین کتابی است که اصول و مبانی و آداب و اخلاق عرفان اسلامی را شکل داده است و از قرن هفتم تا امروز در جمیع طرایق و همه حوزہ‌های عرفانی اثر معنوی عمیقی داشته است. شهاب‌الدین در زمان حیاتش محترم‌ترین شیخ عصر بود. با آنکه همزمان با عرفای بزرگی بود، مانند ابن عربی و ابن فارض و نجم‌الدین کبری و نجم رازی و بهاء ولد و سعدالدین حموی...، که هر یک به‌جهتی اهمیتی خاص داشتند، ولی جامعیت علمی شهاب‌الدین و استادیش در حدیث و فقه شافعی از یک سو و زهد و تقوی و ورعش از سوی دیگر و نیز حمایتش از حریم شریعت و سنت و اعتدال طریقه‌اش او را در بین مشایخ معاصرش ممتاز ساخته و برای او مقبولیتی عام در میان طبقات مختلف مردم فراهم کرده بود. ابن فارض به‌دیدارش رفته و ابن عربی او را «عبد صالح» خوانده است و سعدی شیرازی بدو ارادت می‌ورزیده است. طرایق تصوف



که در عصر او سازمان و شکلی متکامل یافته بودند و در اکثر بلاد دور و نزدیک خانقاهها و تکایا و رباطاتی داشتند با شهاب‌الدین مرتبط بودند و از ارشادات او و از نوشته‌هایش بهره‌ور بودند (۱). شیخ الاسلام سهروردی مرجعیت داشت و جماعات اهل سلوک در اصول و فروع یا اعمال و آداب از او سؤالاتی می‌کردند. برخی از این پرسش و پاسخها کتابت و تدوین شده و صورت رساله یافته است. از این رساله‌های اسئله واجوبه در آثار عرفانی (همچنانکه در علوم دیگر اسلامی) بسیار است. اکثر این گونه رسائل مشتمل بر نکته‌ها و دقیقه‌هایی است. ولی اگر آن دقایق و نکات را هم بتوان در کتب و آثار جامع یافت، رساله‌های اسئله واجوبه متضمن یک فایده تاریخی نیز هست و آن این است که می‌نمایاند که در عصر و حوزه‌ای خاص چه مشکلاتی موجود و چه سؤالاتی مطرح بوده است. و این معنی می‌تواند به شناخت بهتر تاریخ تحولات فکری و مذهبی کمک ارزنده‌ای کند.

در میان آثار شیخ الاسلام سهروردی رساله اسئله واجوبه‌ای است که نسخه‌ای از آن در کتابخانه ظاهریه دمشق موجود است و مشتمل است بر هجده سؤال و جواب. از این رساله نسخه‌ای دیگر در کتابخانه مجلس شورا است ولی هلموت ریتز که آثار سهروردی را بر اساس مخطوطات استانبول فهرست کرده از آن نام نبرده است (۲). از گفته ابن خلکان چنین استنباط می‌شود که این رساله (یا حداقل برخی از پرسش و پاسخهای آن) در قرن هفتم برای عده‌ای شناخته شده بوده است. ابن خلکان (۶۰۸-۶۸۱) از معاصران جوان شهاب‌الدین سهروردی بوده و از مریدان و مصاحبان شیخ حکایتها درباره او شنیده بود و زمان سفر او به اربیل

۱- برای تفصیل درباره شیخ الاسلام شهاب‌الدین عمر سهروردی رجوع شود به: وفیات الاعیان ۱۱۹/۳-۱۲۰؛ طبقات الشافعیة سبکی ۳۳۸/۸-۳۴۱؛ شذرات الذهب ۱۵۳/۵-۱۵۵؛ مقدمه مرحوم استاد همائی بر مصباح الهدایه / ۱۹-۳۱؛ ترجمه عوارف المعارف، بکوشش قاسم انصاری، تهران ۱۳۶۴؛ و مقاله فان و نبرگ در دائرة المعارف اسلام چاپ اول.



کودکی خردسال بوده و به‌همین سبب موفق به دیدار او نشده بوده است (۳). ابن‌خلکان پس از اشاره به مکاتبه و استفتاء مشایخ طریقت شهرها از شیخ شهاب‌الدین، یکی از پرسش و پاسخهایی را که درباره «عمل» و «عجب» است ذکر می‌کند. و این همان سؤال دومین از رسالهٔ اسئله واجوبه است؛ اگرچه در الفاظ تفاوتی هست. البته ابن‌خلکان این پرسش و پاسخ را فقط به‌صورت استفتاء و فتوی ذکر کرده است و نه به‌عنوان جزئی از رساله‌ای مدون. و چون ما اطلاعات بیشتری نداریم نمی‌دانیم که این رساله فی‌الواقع مجموعه‌ای است مدون از استفتاءات عده‌ای از مشایخ خراسان که در زمانهای مختلف به شهاب‌الدین رسیده و او پاسخ گفته و سپس تدوین شده است و یا اینکه همهٔ هجده سؤال را در تاریخی معین یکی از صوفیان خراسان به خدمت شیخ فرستاده است. نسخهٔ خطی موجود در کتابخانهٔ ظاهریه عنوان ندارد. عنوانی که در فهرست بدان داده شده است «اجوبه عن اسئله علماء خراسان» است (۴). ولی نخستین سطر رساله چنین آغاز می‌شود: «هذه اسئلة كتبها بعض ائمة خراسان و اجاب عنها شيخ الاسلام السهروردي». عنوان نسخهٔ مجلس شورا چنین است: «وهذه مسائل كتبها [كذا] اليه بعض ائمة خراسان فاجاب عنها».

رساله شامل هجده سؤال و جواب است. و این سؤال و جوابها که بی‌هیچ ترتیبی در پی یکدیگر آمده است در مسائل مختلفی است که در آن ایام در حوزهٔ صوفیان مطرح بوده است: هم از آن‌گونه مشکلات و سؤالات که برای مریدان در اعمال و سلوک پیش می‌آمد و هم از آن دست شبهات و ایرادات که دیگران بر صوفیان وارد می‌کردند. این پرسش و پاسخها را می‌توان از نظر موضوعی در سه قسمت دسته‌بندی کرد:

الف) توجیه شرعی اعمال و آداب صوفیه. سؤالات پنجم و ششم

۳- وفيات الاعيان ۳ / ۱۲۰.

۴- محمد رياض المالح، فهرس مخطوطات دارالكتب الظاهرية. التصوف، ج ۱ ص

۲۱-۲۲. نسخه در ۶ ورق است بقطع ۲۳/۵ × ۱۶ سم بخط نسخ خوب و بدون تاریخ.



ظاهراً از سخنانی است که اهل ظاهر می‌گفته‌اند و برصوفیان خرده می‌گرفته‌اند و اعمال و آدابی چون خلوت و خرقه... را «بدعت» می‌شمرده‌اند. از آنکه نه در کتاب و سنت از آنها خبری است و نه در عصر صحابه از آنها اثری. سهروردی می‌گوید صحابه کرام که سعادت دیدار رسول‌الله (صلعم) یافته بودند و ملازم آن حضرت بودند به «خلوت» نیازی نداشتند. خلوت وسیله‌ای است برای دفع آفات نفس، و اگر این غرض به طریقی دیگر حاصل شود به خلوت نیازی نیست. گاه باشد که مرید بی‌آنکه خلوت گزیند و در حجره‌ای تیره و تار به عزلت نشیند، به برکت صحبت شیخ بدانجا که باید رسد می‌رسد. پس خلوت فقط بعضی مریدان را بایسته است؛ نه همگانی است و نه لازمه سلوک.

«خرقه» نیز از لوازم سلوک نیست. از جمله «مستحسناتی» است که مشایخ وضع کرده‌اند (۵). مع‌هذا، به گفته سهروردی، در سنت نبوی نیز برای الباس خرقه اصلی می‌توان یافت: روایت شده است که رسول اکرم (صلعم) برام‌خالد (۶) جامه‌ای سیاه پوشانید (۷). طلب خرقه (یا جامه‌ای دیگر) از اولیا و مشایخ به جهت تبرک جستن بدانها نیز روا است و بدعت نیست. زیرا در حدیث است که یکی از صحابیان بردی (جامه‌ای) برتن پیامبر (صلعم) دید که آن را زنی به دست خود بافته و

۵- «مراد از استحسان، استحباب امری و اختیاری رسمی است که متصوفه آنرا به اجتهاد خود وضع کرده‌اند از جهت صلاح طالبان بی‌آنکه دلیلی واضح و برهانی لایح از سنت بر آن شاهد بود» (مصباح‌الهدایة و مفتاح‌الکفایة / ۴۱۶).

۶- ام خالد کنیه امة بنت خالد بن سعید بن العاص است. و او هنگامی که پدرش بمهاجرت در حبشه می‌زیست در آنجا متولد شد و پس از سالها به حجاز بازگشت و همسر زبیر بن العوام شد و عمر بن زبیر و خالد بن زبیر از اویند (رك: ابن سعد ۱۶۹/۸-۱۷۰؛ الاستیعاب فی معرفة الاصحاب ۱۷۹۱/۴؛ الاصابة فی تمییز الصحابة ۲۳۸/۴؛ اسدالغابه ۲۴/۷ و ۳۲۵).

۷- این حدیث را شیخ الاسلام سهروردی به اسانید خود در عوارف‌المعارف نیز روایت کرده و آنرا اصلی برای خرقه پوشی شمرده است (عوارف‌المعارف / ۹۶-۹۷؛ ترجمه فارسی / ۴۱-۴۲؛ مصباح‌الهدایة / ۱۴۷-۱۴۸). بخاری در صحیح خود (کتاب‌الباس: ۲۲، ۳۲) آنرا آورده است.



بدان حضرت تقدیم کرده بود. آن صحابی از رسول (صلعم) خواست تا آن را بدو دهد و حضرت آن برد را بدو بخشید (۸). در خرقه‌پوشی اعتبار بر صحبت مرید با شیخ است و اقتباس کردن علوم و احوال از او. و خرقه گرفتن از شیخ رمز است. رمزی از ترك خواسته‌های خود کردن و بر حکم شیخ رفتن. زیرا که سالک در سلوک باید هر آنچه شیخ مربی گوید و در تربیت عرفانی مصلحت داند عمل کند و از خواست خود دیده پوشد. و خرقه رمز این معنی است. و مریدی که باین شروط خرقه گیرد مریدی حقیقی است و گرنه مریدی است صوری و ظاهری که فقط به هیئت و صورت به این قوم مانده است.

(ب) مسائل مشیخت. در زمان شیخ شهاب‌الدین سهروردی در بیشتر بلاد اسلامی خانقاهها و زاویه‌ها و تکایا تأسیس شده بود و موقوفاتی بر آنها جاری بود. مشایخ بسیار نیز در این سوی و آن سو به ارشاد و تربیت نشسته بودند. بالطبع در آن جمع کثیر - همچنانکه در جماعات دیگر - گه گاه کسانی یافت می‌شدند که از حقیقت شیخی دور بودند - مدعیانی مردم فریب و مال‌اندوز و جاه‌طلب. در این میان کار بر طالب طریق دشوار می‌شد. سره را از ناسره چگونه فرق کند و مریدان عارف صادق را از مدعیان کاذب چگونه باز شناسد. سؤالات هفدهم و هجدهم در باب این مشکله است.

شیخ شهاب‌الدین می‌گوید: آزمندی و مال‌اندوزی و جاه‌طلبی از غفلت و طول امل برخیزد. و هر که بر این صفات باشد شیخ نیست. شیخی آن کس را شاید که دیو هوی را کشته و رشته از و آرزو را گسسته باشد. مرید نیز نباید که به مجرد ظن و گمان عمل کند. اگر از شیخ ناروایی بیند از خدا درخواهد تا حقیقت حال آن شیخ را براو معلوم گرداند. و دیگر اینکه شیخ صادق را به دعوت و طلب خلق نیازی نیست. اهل صدق خود او را می‌یابند و حق تعالی محبتش را در دلها می‌افکند و امین



او گردد - امین علم والهام مریدان.

در سؤال شانزدهم پرسیده‌اند که مرید ذکر را از شیخ بگیرد یا خود ذکر و وردی برگزیند؟ سهروردی می‌گوید: ذکر را از شیخ باید گرفت. ولی شیخ کامل و عارف و نورانی دل. زیرا تلقین ذکر تلقیح دم شیخ است در باطن مرید و در آمیختن نور کلمه با نور دل. و هر قدر هوای نفس بیشتر زائل شود نورانیت قلب افزونتر گردد. و چون هوی بتمامی برخیزد دل همه نور شود. و هر «کلمه» ای که از آن دل برآید و به مرید رسد جز نور نباشد.

ج) مسائل مریدان. دسته سوم از سؤالات درباره مشکلاتی است که مرید در سلوك و در اعمال طریقتی و امور اجتماعی مواجه می‌شود مانند خلوت و خدمت، طلب علم، ازدواج، آفات عمل، و نیز رفتار با اغنیا و استفاده از تکایا و خانقاههای سلاطین و پذیرفتن فتوح ...

۱- خلوت یا خدمت - خلوت یا خدمت بر حسب استعداد سالکان تجویز می‌شود. هر که اهل بطالت نباشد و بتواند تمام اوقاتش را به عمل و مراقبه بگذراند، باید خلوت‌گزیند. ولی آنکه جز این باشد، خدمت برایش شایسته است؛ باید بهری از اوقاتش را به اعمال و اوراد و اذکار و مراقبه و تأمل بگذراند و پاره‌ای از اوقاتش را که به بطالت گرایش دارد با خدمت به فقیران و یاری مسکینان سپری کند (پاسخ سوم). و مریدی که تحت نظر شیخی بصیر به سلوك مشغول است باید خلوت و خدمتش با نظر و دستور شیخ باشد. شیخ عارف با آگاهی به توان و استعداد سالک یا خلوت را بدو تجویز می‌کند یا خدمت را (پاسخ چهارم). ولی سالک خلوت‌گزیده نباید همچون راهبان خلوت‌نشین دائماً ملازم خلوت باشد. باید فرایض را به جماعت بگزارد و از بیم پریشانی خاطر نباید جمعه و جماعت را ترك گوید (پاسخ پنجم).

۲- عمل - گاهی سالک چون با مردم است نشاط اعمال عبادی در او افزونتر می‌شود و در تنهایی فتوری در عملش پدید می‌آید. ولی از بیم ریا و توجه خلق نباید عمل را ترك گوید. سالک باید بداند که از خلق



سودی و زیانی نیست، به‌خدا پناه برد و از او مدد جوید و استغفار طلبد و از عمل باز ننشیند تا به‌برکت عمل آن مشکل ریا زایل شود (پاسخ دهم). همچنین است عجب که گاه همراه تعبّد و عمل در نفس سالک حاصل می‌شود. علاج این عجب ترك عمل نیست. باید ملازم اعمال بود و دانست که این عجب از نفس است و کوشید تا آن را از خود دور کرد (پاسخ دوم).

۳- تعلم و تزهد - در پاسخ بدین سؤال که سالک بهتر است از همه بگسلد و فقط به‌عبادت خدا روی آورد یا آنکه به‌علم پردازد و احکام واجبات و مندوبات را بیاموزد، شهاب‌الدین می‌گوید: سالک اگر تا حد نیاز علم به‌احکام داشته باشد تعبّد و تبتل برایش اولیتر است. ولی اگر نفسش رام عمل نشده باشد و به‌فتور و بطالت بگراید، می‌تواند پاره‌ای از اوقاتش را با علومی که فرض‌کفایه است بگذراند. و بدین‌گونه آن تبتل و تعبّد عزیمت حال است و این اشتغال به‌علم رخصت (پاسخ هفتم).

۴- ازدواج - پرسیده‌اند که سالک مجرد که اندیشه از دواج بر خاطرش می‌گذرد چه کند؟ از دواج کند؟ یا با پرداختن به‌عبادت و مجاهده نفس فکر از دواج را از خاطر بزداید؟ شیخ شهاب‌الدین می‌گوید: در این زمانه بهتر آنست که سالک ترك ازدواج گوید و فکر زن و زندگی و زواج را از دل بیرون کند (۹) با عبادت خدا و از او یاری خواستن و به‌صلحای

۹- تجرد و تأهل صوفی هر دو برای خداست و هیچیک از آنها نباید او را از طریق بازدارد و یا در سلوکش فترتی پدید آرد. «الصوفی یتزوج لئله اکه‌ایتجرد لله. فلتجرده مقصود و او ان ولتاهله مقصد و او ان» (عوارف ۱۶۳). و این سخن شیخ در تفضیل تجرد به‌ملاحظات تربیتی مربوط است به‌مریدان مبتدی. و این معنی را که در عوارف (ص ۱۶۳-۱۶۷) نیز وارد شده است شیخ عزالدین کاشانی چنین بیان کرده است: «و در حق طایفه‌ای که هنوز در عنوان طلب و شرح ارادت باشند و نفوس ایشان در طلب مراد طیاش و وثاب و دراثتای سیر و سلوک باشند و هنوز به‌اذیال بقایای صفات نفوس متعلق و متعثر، تجرد و تفرد فضیلت بود... سالکان طریق حقیقت را در مبدأ سلوک از قطع علائق و محو عوایق و تمسک به‌عروء و ثقی عزیمت و تجنب از رخصت و موافقت طبیعت که شرط سلوک و ملاک سیر است چاره نیست. و تزوج سبب تقید و التفات خاطر است به‌اسباب معیشت و موجب انحطاط از اوج عزیمت به‌حضیض رخصت و مظنه رغبت به‌دنیا بعد از زهدات» (مصباح‌الهدایه، ۱۵۵-۲۵۶).



زنده و ارواح اولیا توسط جستن. يك چند براین منوال عمل کند تا آنگاه که خداوند همسری پارسا نصیبش گرداند (پاسخ هشتم)، و سالک چون ازدواج کند باید برای خانواده‌اش به کسب معاش پردازد (پاسخ نهم).

۵- معاشرت با اغنیا - سالک نباید با اغنیا بخاطر ثروتشان فروتنی کند و حاجتی به نزد آنان برد، مگر به گاه اضطرار. و در آن هنگام نیز نباید قطعاً بدانان متکی باشد. و اگر بداند که مال آنان حرام است سندن روانیست. علو حال و مقام نباید در سالک غرور آفریند و او را در اکل حرام بی پروا کند. سالک راستین از مباح نیز ابا دارد تاچه رسد به مال شبهه‌ناک، مگر آنکه ضرورت باشد و خوف هلاک. ولی اکل حرام مطلقاً روا نیست (پاسخ یازدهم). همچنین است در باب «فتوح» که نباید هرآنچه را می‌رسد بپذیرد، مگر به هنگام ضرورت. و از میان دو مال شبهه‌ناک آن را که شبهه‌اش اندکتر است برگزیند (پاسخ سیزدهم). گفته‌اند که درویشانی هستند که در اکل ورعی ندارند؛ بدون فاقه و مجاهده و ریاضت و یا ضرورت، هرآنچه به آنان داده می‌شود رد نمی‌کنند. شهاب‌الدین می‌گوید: غیر از هنگام اضطرار روانیست. و آنکه فقیر صادق است از این نیز ابا دارد. در لقمه ورع نداشتن و لاابالی بودن سبب هلاک شود.

۶- خانقاهها و موقوفات - خانقاهها و زوایایی که سلاطین و والیان ساخته‌اند سکونت در آنها رواست، به شرط آنکه از مال وقفی نخورند (۱۰). مگر کسانی که در سلوک به کمالی رسیده‌اند که برای آنان استفاده از اوقاف به مثابه مداوای بیمار است و ابقای رمق به هنگام ضرورات (سؤال دوازدهم).

۱۰- شیخ در عوارف (ص ۱۱۵) نیز صوفیان مسافر را از استفاده از اوقاف رباطات منع کرده است مگر آنکه شیخ خانقاه اجازه دهد: «فلا ينبغي ان يأكل من مال الرباط بل يكتسب و يأكل من كسبه... الا ان يكون تحت سياسة شيخ عالم بالطريق ينتفع بصحبته ويهتدي بهديه فيرى الشيخ ان يطعمه من مال الرباط...».



چنانکه اشاره شد از رسالهٔ اجوبهٔ شیخ شهاب‌الدین دونسخه شناخته شده است: یکی در کتابخانهٔ ظاهریهٔ دمشق (مکتبه‌الاسد، به شمارهٔ ۴۶۵۳) و دیگری در کتابخانهٔ شمارهٔ ۲ مجلس شورای اسلامی طهران (به شمارهٔ ۹۵۴) نسخهٔ مجلس جزء مجموعه‌ای از رسائل است که تاریخ کتابت برخی از آنها سال ۶۵۲ هجری است یعنی بیست سال پس از وفات سهروردی. نسخهٔ ظاهریه کتابت ندارد ولی یقیناً متأخرتر از نسخهٔ مجلس است. نسخهٔ مجلس کوتاهتر از نسخهٔ ظاهریه است چون اولاً متن سؤالات هجده گانه (به استثنای سؤال اول و دوم) در آن نیامده است و ثانیاً از متن پاسخها هم جملاتی حذف یا تلخیص شده است. علاوه بر این پاسخهای شانزدهم و هفدهم در آن خلط شده است. و پس از پاسخ پانزدهم پاسخی کوتاه با شمارهٔ شانزدهم در آن آمده است بدین نحو: «بیحتسب ویستغفر من رؤیة نفسه». و بدین گونه شمار پاسخها به نوزده رسیده است.

برای تصحیح این رساله بملاحظهٔ کمبودها و برخی پریشانیهای نسخهٔ مجلس، نسخهٔ ظاهریه را بجهت کمال وصحت و دقتش اصل قرار دادیم و آنرا با نسخهٔ مجلس مقابله کردیم و در مواضعی روایت آنرا برگزیدیم و در متن نهادیم. ولی برای رعایت اختصار کمبودها و افتادگیهای نسخهٔ مجلس را در حواشی ضبط نکردیم. در حواشی رمز «ظا» به نسخهٔ ظاهریه و رمز «مچ» به نسخهٔ مجلس راجع است.



هذه اسئلة كتبها بعض ائمة خراسان وأجاب عنها

شيخ الاسلام السهروردي

رضي الله تعالى عنه

قال: سألت - رحمك الله وايانا - هذه الاسئلة. وانا ان شاء الله اجيب  
عن بعضها بما يفتح الله على حسب الامكان (١).

السؤال الاول :

ما الفرق بين الفترة والوقفه؟ .

الجواب :

وبالله التوفيق. الفترة في الاعمال (٢). قال - عليه الصلاة والسلام - :  
« لكل عمل فترة ». والوقفه في الاحوال. وسبب الفترة الاهمال لادب الوقت  
وتضييع حكمه. والاهمال والتضييع موجبها ظهور صفات النفس (٣).  
وسبب الوقفه اهمال حكم الحال والاخلال بشيء من شروط الحال. وموجب  
الاخلال و الاهمال لنقصان علم الحال. ونقصان علم الحال لنقصان علم القيام  
وعلم القيام (٤) سر مطالعة (٥) « أفمن هو قائم على كل نفس بما كسبت » (٦).  
وهذا النقصان هو الفتور عن المراقبة. مطالعات فرهنی

السؤال الثاني :

مع العمل يتداخله العجب، ومع ترك العمل [ ٢ ب ] يخلد الى البطالة.

الجواب :

لا يترك الاعمال، ويداولي بأن يعلم (٧) أن ظهوره من النفس وكلمة  
ألم بباطنه خاطر العجب يستغفر الله و يكره الخاطر فانه يصير ذلك كفارة  
خاطر العجب (٨). ولا يدع العمل رأساً.

- |                                  |                              |
|----------------------------------|------------------------------|
| ١- ظا : - قال ... الامكان.       | ٢- ظا : - في الاعمال.        |
| ٣- ظا : - وسبب الفترة ... النفس. | ٤- ظا : علم القياس.          |
| ٥- ظا : - مطالعة.                | ٦- سورة الرعد (١٣) : ٣٣.     |
| ٧- ظا : بان يعمل.                | ٨- ظا : - يستغفر ... العجب . |



### السؤال الثالث :

ایما أصلح بالمرید فی ابتغاء حاله؟ الخلوۃ او الخدمة؟

### الجواب :

الخلوة تصلح لمن ليس له نصيب من البطالة و اوقاته معمورة بالمراقبة والمعاملة. والخدمة تصلح لمن عنده سعة للبطالة فيصرف سهم بطالته الى الخدمة و تبقى سهامه الاخر للمعاملة والذكر والمراقبة.

### السؤال الرابع :

ما الافضل بالمرید الذي له شيخ: الخلوۃ والعزلة او خدمة الفقراء وقضاء حاجة الضعفاء والمساكين؟

### الجواب :

الخلوة محمودة. والمرید اذا كان تحت حكم شيخ ذي بصيرة (٩). الاولى به أن تكون خلوته و خدمته بحكم الشيخ. فالشيخ يعلم قدر حاجته الى الخلوۃ و قدر حاجته الى الجلوة (١٠). فالشيخ يعلم الاستعدادات و وضع الخلق. فمن المریدین من يؤمر بالخلوة الدائمة ومنهم من لا يصلح الا للخدمة و منها تكون الزيادة. والاوضاع مختلفة، ومعرفة تفاوتها للشيخ الراسخين في العلم الذين يتصرفون بالحق نفوسهم و يزودون الخلق لله للمحبة الاستتباع و يكونون (١١) امناء لله في ازمته.

### السؤال الخامس :

[٢ أ] لم لم يتقدم اصحاب رسول الله - صلى الله عليه و سلم - بهذا الفعل من اتخاذ الخلوۃ المخصوصة و ايثارها على كثير من افعال البر؟.

### الجواب :

اصحاب رسول الله - صلى الله عليه وسلم - استغنوا بملازمة رسول الله - صلى الله عليه وسلم - عن الخلوۃ و كان ملازمتهم لحضرتة والجهاد بين يديه أولى من كل خلوة. والخلوة معينة على دفع آفات النفس ومعرفة

١٠ - ظا : - وقد ر حاجته الى الجلوة.

٩ - ظا : نظر الشيخ ذي البصيرة.

١١ - ظا : يكون.



الزیادة والنقصان (١٢) وقد یتربی المرید بنفس الشیخ وصحبته من غیر أن یدخل الخلوۃ او یحبس (١٣) فی بیت مظلم بل یسری الیه من باطن الشیخ ما یتغنی به من الخلوۃ. لکن الخلوۃ تصلح لبعض المریدین. غیر انی لأحب المرید أن یت ترک الصلاة فی جماعة بل یحضر الغرض ویرجع الی خلوته حتی لا تكون خلوة رهبانية. واما من ترک الجمعة (١٤) للخلوة وزعم انه فی الخلوۃ وانه ان خرج یتشوش علیه خاطره و تتفرق جمعیته فهذا ضال مخطئ - نعوذ بالله منه - و ممن یحسن له ذلك؛ فهو عین الضلال و اتباع المحال؛ بل بركة المتابعة وابتغاء فضل الجماعة یرجع علیه من الفتح والنور أجل مما فاته من خلوته. والله المحسن المنان.

### السؤال السادس :

هل لبس الخرقة اثر فی السنة؟ وهل فعل [٢ ب] ذلك رسول الله - صلی الله علیه و سلم - ؟ و هل یجوز استدعاء ذلك من الشیوخ تبرکاً بها؟

### الجواب :

لبس الخرقة له اصل فی السنة. و ذلك أن رسول الله - صلی الله علیه و سلم - ألبس ام خالد (١٥) خمیصة (١٦) سوداء ذات علم (١٧). و لیس

١٣- ظا : ینحبس.

١٢- ظا : النقص.

١٤- ظا : الجماعة.

١٥- «ام خالد» کنیه امة بنت خالد بن سعید بن العاص الامریة. ولدت بالحیفة ثم رجع الی الحجاز و وزوجها زبیر بن العوام. وهی حدثت عن النبی (صلعم) و حفظت عنه سبعة احادیث (راجع: طبقات ابن سعد ١٦٩/٨-١٧٠؛ الاستیعاب ١٧٩١/٤؛ الاصابة ٢٣٨/٤؛ اسد الغابة ٢٤/٧، ٥٣٢).

١٦- خمیصة: ثوب خز اوصوف معلم.

١٧- روى البخارى باسائیده عن ام خالد انها قالت: «اتى النبی صلی الله علیه و سلم بثياب فیها خمیصة سوداء صغيرة فقال من ترون ان نکسو هذه؟ فسکت القوم. فقال ائتونی بام خالد فاتی بها تحمل فاخذ الخمیصة بیده فالبسها و قال ابلی و اخلقى و كان فیها علم اخضر او اصفر. فقال: یا ام خالد هذا سناه. و سناه بالحیفة حسن» (کتاب اللباس: ٢٢). یقول الشیخ مجد الدین البغدادی (المتوفى ٦٠٧) بعدما یشیر الی قول شهاب الدین السهروردی هذا



ذلك من لوازم الطريق بل هو من استحسان الشيوخ وله اصل في السنة. وانما الاعتبار بالصحة و اقتباس العلوم والاحوال. والمريد اذا لبس الخرقة من شيخ فكانما حكمه على نفسه (١٨). و شرطه أن يخرج من ارادته واختياره في الاشياء، و من تشبه بقوم فهو منهم، ويكون تحت اختيار الشيخ. وهذا يكون مريداً حقيقياً (١٩). ومن لم يبلغ هذه المرتبة فخرقته مجرد التشبه بالقوم، و من تشبه بقوم فهو منهم. و يكون مريداً رسمياً لاحقياً.

وأما استدعاء الخرقة او ما يلبس فهو جائز، بدليل الحديث الذي رواه الصحابي سهل بن سعد (٢٠) - رضی الله عنه - أن امرأة أتت النبي - صلى الله عليه وسلم - ببردة منسوجة في حاشيتها حرير. فقالت. انى نسجت هذه بيدي اكسوكها. فاخذها رسول الله - صلى الله عليه وسلم - محتاجاً اليها فخرج علينا و انها لازاره. فحبها رجل من القوم فقال: يا رسول الله! اكسنيها (٢١). قال: نعم. فجلس ماشاء الله في المجلس، ثم رجع فطواها،

→ واستتاده الى حديث ام خالد: «ولا ينبغي ان تستغرب الباس الخرقة من النبي صلى الله عليه وسلم. اما من حيث النقل فالشهرة هاتين الطريقتين الحسينية والكميلية واتفاق جمهور مشايخ المحفوظين المعتبرين على الباس الخرقة ومباهاتهم بها ولا يليق بشأنهم مع علو درجاتهم في الدين المباهاة بشيء ابتدعوه وما وجدوا له اصلاً في السنة» (تحفة البررة، مخطوطة مكتبة المجلس، ص ٢٤٤).

١٨- يقول شيخ الاسلام السهروردی في كتابه عوارف المعارف: «يكون لبس الخرقة علامة التفويض والتسليم ودخوله في حكم الشيخ ودخوله في حكم الله و حكم رسوله و احياء سنة المبايعه مع رسول الله صلى الله عليه وسلم» (عوارف المعارف، بيروت ١٩٦٦، ص ٩٥). و «قد ذكر الله تعالى في كلامه القديم تحكيم الامة رسول الله صلى الله عليه وسلم و تحكيم المريد شيخه احياء سنة ذلك التحكيم. قال الله تعالى: فلا وربك لا يؤمنون حتى يحكموك فيها شجر بينهم ثم لا يجدوا في انفسهم حرجاً مما قضيت ويسلموا تسليماً» (عوارف المعارف، ص ٩٧).

١٩- ظا : حقيقة.

٢٠- ظا : سهل بن سعيد. وسهل بن سعد بن سعد بن مالك بن خالد الساعدي الانصاري صحابي توفي سنة ٨٨، او ٩١. وقيل انه آخر من بقى بالمدينة من اصحاب النبي صلى الله عليه وسلم (راجع: الاستيعاب ٢/٦٦٤-٦٥٦؛ اسد الغابة ٢/٤٧٢).

٢١- ظا : اكسونيها.



وأرسل بها اليه. فقال له القوم: ما أحسنت سألتها اياه وقد [٣ أ] عرفت انه لا يرد سائلا. فقال الرجل: والله ما سألتها الا لتكون كفى يوم أموت. قال سهل: فكانت كفته (٢٢). فيجوز استدعاء الخرقه عن معتقد فيه الخير من السادة الفضلاء تبركا بهم و بلباسهم. والله الموفق للصواب وهو المحسن المنان.

### السؤال السابع :

ما الاولى بالمريد: الاشتغال بالعلم ليعلم الاحكام مما وجب عليه او ندب اليه، أو الانقطاع الى الله بالتجرد عما سواه؟  
الجواب :

ان المريد اذا علم من الاحكام ما لا بد منه، فالاولى به الانقطاع الى الله و دوام التبتل. الا أن يكون غير صابر على الحق الصرف ونفسه لا تجيبه على الدؤوب على العمل والذكر و تنازعه بالفتور و تطالبه (٢٣) البطالة. فعند ذلك يجعل سهم البطالة الاشتغال بشيء من العلم من قبيل فروض الكفايات (٢٤) ليكون تبتله عزيمة حاله واشتغاله رخصة حاله (٢٥). والله

٢٢- اخرج البخارى (الجنائز ٢٩ واللباس ١٨) واحمد (ج ٥ ص ٣٣٣) وابن ماجه (اللباس ١) والنسائي (الزينة ٩٧).  
٢٣- ظا : مطالبة.

٢٤- قد صنف الامام الغزالي، ومن خلفه من العرفاء كشهاب السهروردي، العلوم الى ما هو فرض عين و ما هو فرض كفاية. و فرض الكفاية حسب قول الغزالي «هو كل علم لا يستغنى عنه في قوام امور الدنيا كالطب. اذ هو ضروري في حاجة بقاء الابدان والحساب فانه ضروري في المعاملات و قسمة الوصايا و المواريث وغيرهما. و هذه هي العلوم التي لو خلا البلد عن يقوم بها خرج اهل البلد واذا قام بها واحد كفى و تسقط الفرض عن الآخرين (احياء علوم الدين، ج ١ ص ١٧؛ وراجع: عوارف المعارف ٣٠-٣٢).

٢٥- الرخصة هي صرف الامر اي تغييره من عسر الى يسر بواسطة عذر من المكلف والعزيمة عكسها (التهانوي ١/٥٦٠). قد اعتبر المشايخ ارتكاب الرخص من الضعف وامروا مريديهم بتركها حيث يقول ابوطالب المكي: «العزائم من الدين للاقوياء والرخص من الدنيا للضعفاء المحمولين» (قوت القلوب ٢/٣٨) و يقول النصراباذي: «اصل التصوف ملازمة الكتاب والسنة... والمداومة على الاوراد وترك ارتكاب الرخص والتأويلات» (الرسالة القشيرية ٢٢٣/٢) ولكن قد جوزوهما استناداً الى «والله يحب ان يؤخذ برخصته كما يحب ان تؤتى عزائمه» (قوت القلوب ٢/٤٠).



الموفق للصواب.

### السؤال الثامن :

إذا خطر للمريد خاطر الزواج، ما الأولى به: أن يجاهد نفسه في دفع  
الخواطر و يشغلها بأنواع العبادات و ضروب المجاهدات، أو يستخير الله -  
تعالى - في التزويج للتداوى و لتسكين الخواطر الرديئة؟

### الجواب :

في زماننا هذا الأزكى للمريد ترك التزوج (٢٦) إذا لم يخف العنت  
ويجتهد في نفي خواطر التزوج (٢٧) و كلما ألم به خواطر (٢٨) النساء يفر  
الى الله من الخواطر و يستعين به ويتوسل اليه [٣ب] بالصالحين الاحياء منهم  
والاموات. فانه اذا فعل ذلك وداوم (٢٩) عليه سوف يسوق الحق اليه زوجة  
صالحة تقوم بمؤنته و كلفته، ويكون محمولا في ذلك و معانا من قبل الله  
- تعالى - فلا يقطعه اذا ذلك عن الله. والله المؤيد بفضله.

### السؤال التاسع :

[هل على المريد اذا تزوج ان يكتسب لعياله حتى يغنيه الله من فضله  
فيحفظ عليه وقته و حاله؟] (٣٠).

### الجواب :

المريد (٣١) اذا تزوج يكتسب لعياله الى ان يفتح الحق عليه باب الفضل  
للمريد، فيكون بناء امره على قاعدة صحيحة لتتام تقاته (٣٢) وقوة حاله  
بتأييد الله، فترك السبب انما يكون لمريد تضيق اوقاته عن الكسب لكمال  
شغله بربه و انقطاعه اليه حذراً على وقته ان يتوزع عليه، فيكون ذلك  
سبب انقطاعه.

٢٧ - ظا : التزويج.

٢٦ - ظا : التزويج.

٢٩ - معج : دام.

٢٨ - معج : خاطر.

٣٠ - سقطت من المخطوطتين وزادها المحقق.

٣٢ - ظا : تقيته.

٣١ - معج : الفقير.



**السؤال العاشر :**

اذا كان مع الناس يجد من نفسه نشاط العمل واذا كان وحده يجد فتوراً عن العمل و تأبى عليه نفسه، فما الاولى به؟

**الجواب :**

لا ينبغي للمريد أن يدع العمل لاجل الخلق ولاياتى به لاجلهم. فاذا ابتلى بسبق من ذلك و استرقت النفس الفرص (٣٣) بالالتفات واستحلت نظرهم لمحبة الثناء وخوف المذمة فليرجع الى الله - تعالى - بحسن اللجأ ويرغب اليه بالتضرع والدعاء ويستغفر الله من ذلك الاستحلاء ويعلم علم اليقين انهم لا يستطيعون له نفعاً ولا ضرراً فيلقى الاوهام على نفسه ويقدر اطلاع الله عليه ولا يدع [ع أ] العمل رأساً فببركة العمل يزول الرياء ان شاء الله تعالى، والله حفيظ عليهم.

**السؤال الحادى عشر :**

هل يجوز للمريد معاشره الاغنياء و مجالستهم والتواضع لهم وأكل اموالهم من غير بحث عنها وادعاء قوة الحال فى ذلك والاستسلام للاحكام فى مجارى التوحيد ؟

**الجواب :**

لا ينبغي للمريد أن يتواضع للاغنياء لموضع غناهم ولا يرفع حاجته اليهم الا ان دعت الضرورة لذلك من غير اعتماد عليهم بقلبه فى المنع والعطاء، بل لارتباط العادة بالوجوه وتمام الحكمة فى هذه الدار و اذا علم ان المال حرام لم يجز (٣٤) له التلبس به البتة ولا يحمله الغرور والاعتماد على الحال ان يأكل المال الحرام. فان المريد الصحيح يأنف من المباح أن يتناوله فضلا عن ان يكون شبهة الا ان تدعوه لذلك ضرورة (٣٥) مسوغته بالشرع مخافة التلف والاهلاك. واما الحرام فلا يجوز له البتة فان صحة امره وصدق حاله ان لا يطفىء نور حاله نور ورعه سواء كان متأهلاً او



مجرداً. فالله تعالى يعصمنا بكرمه.

### السؤال الثاني عشر :

هل يجوز للمريد أن يسكن الربط والخوانق او الزوايا المبنية من اموال السلاطين او الولاة و يأكل من اوقافها ؟

### الجواب :

يجوز له ان يسكنها ولكن بشرط ان لا يأكل من مال الوقف الا اذا كمل شغله [ ع ب ] بالله - تعالى - ولم يبق للبطالة عليه سبيل فيكون ما يتناوله من القربة بمثابة المداواة للعليل للرفق به و ابقاء الرmq عليه عند الضرورة والا فالكسب به أولى. و ربما كان سكنى الرباط أبعدله من الآفات والشهرة لان ارباب الزوايا يشتهرون اعجل من ارباب الربط ولكن بشرط ان لا يترسل في الاختلاط و كثرة المعاشرة. فانه الداء العضال المهلك. فانه ( ٣٦ ) باسترساله في المعاشرة تسترقه النفس لمالها في ذلك من اللذة والراحة فلا تزال به حتى توقعه في المحرمات من حيث لا يعلم. فينبغي له ان يوزع اوقاته محفوظة عليه من انواع العبادات فكفى بالعبادة شغلا. ويستعين بالله فهو خير معين.

### السؤال الثالث عشر :

ما الاولى بالمريد الذي ليس له سبب و أكله مما يأتيه على الفتوح، هل يقبل من كل أحد او يرجح ؟

### الجواب :

لا ينبغي أن يقبل كل ما يأتيه من غير فعل الا ان كان في ضرورة قد سوغت له ذلك بمسند الشرع. و اذا وجد مالا اقل شبهة لا ينبغي أن يأكل مما كان ( ٣٧ ) اكثر شبهة. والله الموفق.

### السؤال الرابع عشر :

فقير لا يبالي مما أكل ولا يرد شيئاً من غير فاقة ولا مجاهدة ولا رياضة ولا ضرورة.



**الجواب :**

لايجوز له ذلك من غير ضرورة. والصادق في فقره يأنف من ذلك لوجود غناؤه بالله. واما اذا لم [٥ أ] يبال ما أكل ولم يتورع في مطعمه لم يبال (٣٨) الله أن يهلكه. أعاذنا من نقمه.

**السؤال الخامس عشر :**

اذا كان الرجل في نفسه يتعاطى المنكر، وبعد تدعوه نفسه لتغيير المنكر يجوز له أن يغير المنكر.

**الجواب :**

اذا قدر على إزالة المنكر ينبغي له ان يغيره (٣٩) وان كان في نفسه مغلطاً، فان الامر بالمعروف معروف (٤٠) ولا يسطو على العصاة فانه ان حاسب نفسه يجدها من جملتهم فيتأدب مع الحق - سبحانه - الذي ستر عليه ما أظهره على غيره، فيقوم له مقام الشكر. وان كان صالحاً مشهوراً بالصلاح فلا يسطو بصلاحه فان نواصي الكل بيد الله و هو مقلب القلوب. فيرحم اهل البلا ويسأل من الله - تعالى - العافية و يعذر الخلق بقلبه رحمة لهم. و يأمر بالمعروف وينهى عن المنكر بظاهره ادباً مع الشرع و نيابة عنه. ويخلص النية في ذلك لله - تعالى - ويحجب السمعة و يتقى الرياء. وباللله التوفيق.

**السؤال السادس عشر (٤١) :**

المريد يختار لنفسه من الذكر ما كان اجتمع كماله فيتحذه ورداً له ويقتصر عليه، او يتلقنه من فم الشيخ؟

**الجواب :**

تلقين الذكر تلقيح باطن المريد الصادق بنفس الشيخ الصديق. ولا يصح هذا التلقيح الا من شيخ كامل ذي قلب تام النور. لان نور الكلمة تكون

٣٩ - مج : يزيله.

٣٨ - مج : لا يبالى.

٤٠ - مج : ... بالمعروف مأمون به ولكن ينبغي ان يكون امره بالمعروف معروفاً.

٤١ - يوجد هنا في مخطوطة مج جواب لسؤال آخر وهو : «يحتسب ويستغفر من رؤية



على قدر نورانية [ ٥ ب ] القلب. ونورانية القلب على قدر زوال هوى النفس. فاذا زال الهوى تنور القلب كل النور. و زوال الهوى لا يكون بمعنى انعدامه ولكن يكون بمعنى متابعتة (٤٢). فلا يكون له هوى متبع. لان الهوى نور روح النفس لا يزول ولكن يزول متابعة الهوى. فاذا لم يكن هناك هوى متبع استكمل القلب النور. ويفيض منه الى قلوب المريدين الصادقين بواسطة (٤٣) الكلمة الخارجة من قلب ليس فيه غير النور التام المؤيد بالتقوى والزهد، كما قال - عليه الصلاة والسلام- : «ان النور اذا دخل القلب انشرح وانفسح». قيل: هل لذلك من علامة يا رسول الله؟ قال: نعم، التجافى عن دار الغرور والاناة لدار الخلود والاستعداد لما بعد الموت. قال تعالى: «أفمن شرح الله صدره للاسلام فهو على نور من ربه» (٤٤) اى على بصيرة من ربه فى دعواه الى الخلق وتصرفاته مع الخلق أعاننا الله واياكم. وبالله التوفيق.

### السؤال السابع عشر :

اذا وجد شيخ يلبس الخرقة و يدعو المريدين الى سلوك الطريق ويتوب اهل الغفلة، كيف نعرف انه شيخ حقيقى وانه اذن له فى الدعوى الى الحق؟

### الجواب :

شاهد أنه شيخ صادق محقق لا يحتاج الى دعوة الخلق ولا الى طلبهم (٤٥)؛ فان قلوب اهل الصدق تجد نفس الرحمن عنده، فتأوى اليه وتطلبه [٤٦]. فاذا أقام (٤٦) الحق خلقه فى طلبه وواقع محبته فى قلوب خلقه فحينئذ يجوز له ان يطلق لسان الدعوة الى الله تعالى و يكون تسعة اعشاره عند الله تعالى و عشر عند الخلق يريد الخلق الى الله تعالى لا الى نفسه، و يكون

٤٢- ظا : لا يكون بمعنى ترك متابعة النفس.

٤٣- مج : + تلقين.

٤٤- سورة الزهر (٣٩) : ٢٢.

٤٥- مج: ومثل هنا يكون شيخا ولا يحتاج ان يطلب الخلق ولا الى طلبهم.



أَمِينُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ. فَكَمَا أَنَّ جَبْرِيلَ أَمِينُ الْوَحْيِ لِرَسُولِ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - يَكُونُ الشَّيْخَ أَمِينُ الْعِلْمِ وَالْإِلْهَامِ لِلْمُرِيدِينَ الصَّادِقِينَ. فَبِهَذَا الشَّرْطِ تَعْرِفُ رَتْبَتَهُ وَيَكُونُ لَهُ لِسَانُ الدَّعْوَةِ. وَاللَّهُ الْمَتَّضِلُّ بِالْإِنْعَامِ.

### السؤال الثامن عشر :

هل يجوز لمن يدعى المشيخة و يربي المريدين بالدعوة الى الحق وسلوك طريق الآخرة أن يحرص على الدنيا وأشباهها و جمعها لاقامة الجاه و امالة القلوب اليه؟ ام يكون بريئاً من ذلك كله؟

### الجواب :

لتعلم (٤٧) ان الحريص على الدنيا وجمعها و اقامة الجاه فيها انما يحمله على ذلك طول أمله و غفلته. و من يكون بهذا المثابة لا يكون شيخاً وقد ذكرنا انه لا يكون من اهل المشيخة الا ان لا يكون له هوى متبع (٤٨). فباماطة الهوى يمتحى آثار الحرص والامل و تندفع الغفلة عنه. فاذا رأى المريـد من شـيخه ذلك فليتواضع لله - تعالى (٤٩) - و يكثر اللجأ اليه - سبحانه أن يكشف له حال الشيخ: هل هو شيخ [٦ ب] حقيقة أم ادعى المشيخة من غير حقيقة. ولا يعمل المريـد بمجرد ظنه؛ فان كان صادقا سوف يكشف الحق - سبحانه - عن شأن الشيخ و حقيقة امره، فيتبين له حاله ان شاء الله تعالى.

و حسبنا الله و نعم الوكيل و لاحول و لا قوة الا بالله العلي العظيم. كملت الاسئلة المباركة بحمد الله و عونه و حسن توفيقه و صلى الله على سيدنا محمد و على آله و صحبه سلم تسليما كثيراً.

٤٦ - ظا : فاذا قام.

٤٧ - معج: ينبغي ان يعلم.

٤٨ - معج: ... الجاه لا يصلح ان يكون شيخاً و من يوهل للمشيخة ذكرنا انه لا يكون له هوى متبع.

٤٩ - معج: تراجع الله تعالى.